

## طالبان در جمهوری اسلامی افغانستان نیروی روشنفکران کجاست؟



تندیس اندیشه‌گر اثر رودن نماد.

برگرفته شده از ویکی پدیا

اخيراً در کابل یک نهاد دیگری تحت نام (شورای عالی صلح) به رهبری آقای برهان الدین ربانی تشکیل شده است. این نهاد وظیفه دارد که دریچه گفتگو صلح را با طالبان باز نماید. آقای کرزی به روز پنجشنبه 15 میزان 1389 خورشیدی حین افتتاحیه این شورا گفت: این شورای در زمینه تصمیم گیری صلح با برادران طالب بکلی آزاد می باشد و حکومت افغانستان در خدمت شما است.

در دوره دوم ریاست جمهوری آقای کرزی، موضوع صلح با طالبان، در برنامه سیاسی حکومت افغانستان قرار گرفته است. آنچه که حکومت افغانستان در زمینه صحبت صلح با طالبان براه انداخته است، از نگاه سیاسی باید با توجه بمریضی های آسیب شناسی اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد. در غیر آن هیچ عقل سلیم به چنین پیشنهادی باور ندارد. این آسیب شناسی بیش از هر چیز میتواند نتایج منفی برای حکومت افغانستان داشته باشد و در عین حال دادن هویت سیاسی به گروه طالبان.

برنامه صلح آقای کرزی مرابه یاد برنامه صلح مارشال فلیپ پتن (1951 - 1856) سیاستمدار نظامی فرانسه در جنگ دوم جهانی می اندازد. که آیا واقعاً او می خواست فرانسه را یعنی وطن خود را به هیتلر بفروشد و فرانسه را به اسارت آلمان نازی درآورد و یا به خیال خود می خواست با تسلیم در

برابرا رتتش آلمان، فرانسسه را از ویرانی وانهدام ماشین جنگی نازی ها حفظ کند؟ مارشال پتن بعد از جنگ به حیث خائین ملی محاکمه شد و در زندان مرد.

زمانیکه سیاستمداران افغان صحبت از برنامه صلح با طالبان می نمایند و، این عمل را خدمت به وطن خود وانمود می کنند، این واقعیت را از نظر مردم پنهان می کنند که ممکن است، در بستر این عمل منشاء خیانت ملی گردند، زیرا آوردن طالبان به بازو جامعه جهانی، غیر مستقیم معامله کردن استقلال سیاسی افغانستان با نظامیان پاکستان است.

امروز کشور افغانستان بعد از یک دهه حاکمیت نظام جمهوری اسلامی با پشتیبانی جامعه جهانی، در عمیق ترین بحران بی هویتی فرو رفته است.

هفتاد سال پیش در افغانستان، برخی از روشنفکران ما با خواندن و کاپی اندیشه های بیرون مرزی که، قرن ها پیش مطرح شده بود، از ورود لنگ لنگان ما به دوران مثلاً مدرن، بعضی چیزها را دانسته بوده اند.

یکی از آنها عدم الحاق حکومت و مذهب بوده است، که به نظر برخی از آنها باید آنها را از هم جدا ساخت تا انسان بتواند در جامعه نفسی بر احتی بکشد، مزه آزادی عقیده و بیان و گوناگونی و رنگارنگی را بچشد، و گروهی بنیادگرا نتوانند، به زور شمشیر و اعدام، همه را راهی بهشت باور خود کنند و، معطل روز آخرت نشده، جهنم را در همین دار مکافات بیافرینند. - چنانچه امروز در افغانستان طالبان جهنم را آفریده اند - این را آنها فهمیده بودند و مذهب یون ما در برابر چنین حقوقی مثلاً - اصولنامه های نظام امانی و قانون اساسی ریاست جمهوری داؤد خان - با تمام قوا مقاومت نکردند. برای اینکه در آن زمان مذهب یون افغانستان از لوازم تجدد جا نخورده بودند.

اکنون بر عکس، آن عده از عناصری که، روزی داستان ها و جشن های فرخنده عناصر چپ جهانی را می نوشتند، امروز در قبرستان ها و غیره معابد از بی دینی برخی عناصر در جامعه ناله سر میدهند! از تمام جنایاتی که در جامعه جریان دارد، مانند خود سوزی زنان، سرکوب و فحشای زنان، تجاوز به اطفال و بچه بازی خود را بی خبر جلوه می دهند.

در حالیکه این جنایات همه ثبت شده اند و جای انکارشان نیست. اما من یقین دارم، که در رویارویی با چنین واقعیات ناموزون کنونی، وقت آن هم رسیده است، تا ما روشنگران افغان از خود پرسیم: برآستی چرا «ما» اینقدر با انسان ها «دیگر» کره خاکی متفاوت شدیم؟

به این پرسش می توان پاسخ های مختلفی داد، و برخی داده اند، اما پاسخ روشنفکران چیست؟ چه فرق دارد با دیگران؟. این قلم یک پاسخ کوچک را به فهرست بلند پاسخ های ممکن می افزایم و آن اینکه دیگران زمانیکه جامعه سنتی و عقب مانده خود را شناختند، با وجود اعتقاد راسخی که داشتند، از آتش سوزی مهلک تاریخی عناصر (سیاسی و مذهبی) دوری می جستند. چون می دانستند که ادغام این دو با هم، زندگی انسان ها همیشه در جهنم خواهد بود. حال می دانیم که روشنفکران چهار دهه پیش افغانستان بخود شناسی سیاسی نرسیده بودند از همین خاطر به جدایی مذهب از سیاست به حکمت تفکیک دست نزدند.

متأسفانه این کار در سر زمین ما انجام نشد، در حالیکه ادغام سیاست و مذهب در ذات استبداد خاص جامعه ما نهفته بود، ولی اگر به تاریخ این گذرگاه نگاه کنیم، می بینیم که از هزار سال پیش حاکمان عرب، مغول، تاتار و ترک مهاجم، هیچکدام از بازو و شمشیر و سلاح خود ما نبوده اند. این قدرت ها برای حاکمیت و قاهریت خویش نیز به تأیید دینکاران محلی ما نیازی نداشته اند. آنها مشروعیت خود را تنها از آئین های خود و از دم تیغ تیز لشگریان خویش می گرفته اند. با همه پای بندی که به مذهب داشتیم، مذهبیون ما جرأت آن را نداشته اند که داعیه حکومت داشته باشند. حتی در دوقرن گذشته که بنام اسلام ملیونها شهروندان هندی «مرهته» ها را از باز و شمشیر خود به قتل رساندیم، که همواره حاصل تسلط خونخواری خود ما بود، باز هم داعیه حکومت دینی نداشتیم.

نسل پدرکلان ها و پدران ما، و نیز نسل خود ما، هیچکدام نسل هائی نبودند که «تقدیر تاریخ حکومت خودی» را بر دوش خویش حس و حمل کرده باشیم. گاهی از پدرکلان ها و پدران خود - که در عهد نکبت زده گان امیر عبدالرحمن خان تا ظاهرشاه چشم به جهان گشوده بودند - می شنیدیم که نباید به ملاها و آخوند ها اعتماد کرد. برای اینکه بی رحم ترین موجودات روی زمین اند. بلی، اینها همه را می شنیدیم اما این شنیده ها در گوش ما فرو نمی نشستند و از مرکز اصلی درک مان رد می شدند.

در این سکوت و غفلت بود که کودتای خونین ثور سر رسید، بدترین نوع حکومت استبدادی تحت نام به اصطلاح کمونیست را، از خارج وارد کردیم، و نوع حکومت رهبری پرولتاریا بر پا کردیم. حزب دموکراتیک خلق رهبر پرولتاریا افغانستان در عمل جنایات زیادی به ما نشان داد که، بیاموزیم. و چه تجربه ای بدی بود. در نتیجه آن کابوس سه دهه پیش، میلیون ها آدم جان باختند. میلیون ها تن آواره و پناهنده شدند. هزاران طفل پسر و دختر افغان در کشورهای تاجیکستان و غیره شهرهای شوروی بنام آسایشگاه تربیوی که در واقع مجموع الجزیره افغانی بنا شده بود و، گوشه از خاطرات دوران دیکتاتور بزرگ روسی استالین را دو باره زنده شده بود، برخی از افغان ها سپری کردند.

در دوران زمامداری نکبت حزب دموکراتیک خلق، نظامیان و دولتمردان ما را بی محاکمه به گلوله بستند. فرزندان تحصیل کرده خاک ما که لااقل - چه درست و چه غلط - می اندیشیدند و تن به خود فروختگی و نوکری نمی دادند، هزاران هزار در پلچرخی کشتند و پیکرهای شان را در موترهای لاری تا گورهای دسته جمعی بدرقه کردند.

و، آنگاه، از میان این همه خون و دود و خفقان و رنج و فقر و فحشا و اعتیاد بود که حکومت مجاهدین با ریش ولونگی نمای از فرهنگ پیشاوری روئیدند که، تا سال ها نمی دانستیم که در سایه مجاهدین نسل نوین دیگری که «طالبان» یاد می شدند، از زرادخانه های ارتش پاکستان و به کمک مالی عربستان سعودی و پشتیبانی دولت امریکا تربیه شده بودند، سر بر آوردند.

اکنون می دانیم که از بستر آن همه تجربه های تلخ از درون پاکستان، امریکا حکومتی بر پایه ایدئولوژی مذهبی در عمل در افغانستان جایجا کرد. حال برخی از ما دریافتیم که تا زمانیکه حکومت بر پایه ایدئولوژی راست و چپ باشد، «این وطن، وطن نخواهد شد!»

جالب است که اکنون هم مردم عادی وهم نخبه گان سیاسی افغانستان خوب می دانند که صلح عمیق وهمه جانبه بین گروه طالبان و حکومت افغانستان برای ایجاد یک فضای با ارزش فرهنگی، اخلاقی و انسانی در چهارچوب قانون اساسی و نظام سیاسی افغانستان، امکان ندارد. زیرا طالبان پابند به ایدئولوژی مذهبی اند. تصور طالبان از تسلط دوباره امارت اسلامی در افغانستان بخشی جدا ناپذیر از ایدئولوژی جهان گشای اسلامیت ها است. از همین خاطر لشکر طالبان با پشتیبان مالی، نظامی و سیاسی ارتش پاکستان، عربستان سعودی، حکومت امریکا و انگلیستان دو باره سر و سامان داده شده است.

حکومت افغانستان که از تجربه دموکراسی به شیوه غربی در پوشش قانون اساسی نظام جمهوریت سرپا شده است، متأسفانه که در ظرف ده سال با تشدید فسادسیاسی، اداری و چپاولگری بهیچ یک از هدف های رشد اقتصادی یک نظام بر پایه دموکراسی به مردم نرسیده است. اکنون بطور یک جانبه بار تمرکزشدید برنامه صلح با طالبان را برعهده گرفته، این یک تصور غلطی است، زیرا اگر طالبان با حکومت افغانستان روی برنامه صلح به میز مذاکره به نشینند، آن ها با بی اعتنایی به اصول نظام دموکراسی برخورد می کنند. زیرا طالبان به دنبال برقراری نظام امارت اسلامی اند، و تسلطه دوباره آنها به قدرت، خلاف خواست مبرم اکثریت اقوام هندوکش است.

موثرترین توجیه سیاست صلح طلبی حکومت آقای کرزی با طالبان، نظم و آرامش است. زیرا نظم و آرامش ضرورت حیاتی برای پیشرفت حساب می شود.

پرسشی که مطرح است، اگر حکومت افغانستان از اول بفکر نظم و آرامش مردم می بود، می بایست با استفاده از ضرورت برنامه های سازندگی، کشورویران افغانستان را از ورطه جنگ و نا بسامانی نجات می داد که، نداد.

اصولاً هنگامی می توان قدرت را بوسیله نظم و آرامش توجیه کرد، که جهت و مسیر اجتماعی و اقتصادی نظم و آرامش مشخص باشد. آیا با شرکت برخی از طالبان در مقامات دولتمداری افغانستان، جهت و مسیر حکومت برای نظم و آرامش است؟

هرجامعه ای برای پیشرفت احتیاج به نظم و آرامش دارد و هر نظم و آرامشی نیز باید برای تامین یک کار خلاق اقتصادی و اجتماعی متکی بر قدرت باشد. ولی قدرت نباید مانند "حکومت افغانستان" مطلق برای یک قوم، گرویی از جنگسالاران، قدرت های محلی و معاونان و مدیران ارشد، عاری از شرکت طبقات اجتماعی دیگر هدف باشد و، همچنین قدرت نباید بصورت وسیله ای برای حفظ امتیازات اقتصادی و سیاسی قشر خاصی از جامعه درآید.

ده سال حکومت آقای کرزی با پشتیبانی نظامی و مالی جامعه جهانی سطح اختلاف شرایط اقتصادی بین گروه های اجتماعی مردم را فاحش ساخته است. امروز در حدود 90 درصد مردم بخاطر فشار روز افزون اقتصادی، بیکاری، فقر و گرسنگی در حالت خاموشی و سکون و بیحرکتی ناشی از فشار فقر، روزگار میگذرانند. باید برچنین فضای کار نامه ده ساله دوناستی آقای کرزی را مورد بررسی قرار داد. زیرا از

ده سال بدین سو این دوناستی با ابعاد آشکار، مایه های خلاقیت، ظرفیت و حرکت جامعه فرسوده را خفه کرده است.

در این دوران غبار آلود کنونی، وظیفه همه، بخصوص روشنگران داخل و خارج افغانستان است که موضع گیری شفاف و پرهیز از سخنان و مواضع دوپهلوی علیه اعمال این دوناستی و طالبان به نمایند، روشنفکران افغان باید موقعیت سیاسی خود را حفظ کنند. در شرایط کنونی همه جریان ها و گرایش های سیاسی داخل نظام، خارج باید خط و مرز خود را با دشمن به صورت شفاف مشخص کنند.

آیا بخشی از همین روشنفکران نبودند که، بعنوان یک قشر سیاسی، در برابر اشغال نظامی اتحاد شوروی سابق و برای نجات این سرزمین ایستادند. با تاسف فراوان که در دوران جهاد برخی از همین روشنفکران، نسخه پیچیده بازگشت به خویش پیچیدند. یعنی همکاری با گروه های جهادی را، همچون یک نظریه فرهنگی، بمثابه یک راه حل سیاسی و آزادی افغانستان مطرح کرده، پیشه خود ساختند. بدبختانه نعل بنیادگرایان مذهبی را به مثابه پرچم مبارزه علیه شوروی سابق بلند کردند.

پس چرا باید امروز در مقابل برنامه شورای صلح حیرت کنیم وقتی می بینیم که طرح مسلط شدن حاکمیت و فرمانروائی مذهبی، با گروه خون آشام طالبان که آنها با ما نمی خوانند و با شنیدن آمدن آن ها گوش هامان تیز می شود و، انگار زنگ خطر را شنیده باشیم، ولی همه دستگاہای تدافعی ما از کار افتاده است؟ برای اینکه اکنون میدانیم که واقعاً چیزی نبودیم که چیزی نشدیم.

باعرض حرمت. نوامبر 2010